

تأقدیس



با توجه به سیاست‌های دبیرخانه رویدادهای معماری، هرساله دو کارگاه در شهرهای مختلف کشور برگزار می‌کنیم که در نیمه اول و نیمه دوم سال پریا می‌شود. در نیمه اول سال ۹۰ قصد داشتیم کارگاهی برگزار کنیم که به علت مسایل مختلف از جمله جابه‌جایی مکان دبیرخانه میسر نشد. به همین علت، در نیمه دوم سال ۹۰ کارگاه بیرجند را برگزار کردیم. انتقال دبیرخانه کارگاه از فرهنگستان هنر به «مرکز مطالعات و تحقیقات معماری و شهرسازی ایران» وقفه‌ای را در برگزاری کارگاه‌ها ایجاد کرد. پس از استراحت کوتاه کارکنان دبیرخانه کارگاه زیرجند، از اواخر مهرماه ۹۰، کارگاه هفتم را کلید زدیم. دبیرخانه کارگروه اجرایی «کارگاه معماری ایران از پنجره بوشهر» با ۱۳ نیروی ثابت شروع به کار کرد. نیروهای کارگاه‌های قبلی و افراد فرهنگی که توان اجرایی بالایی دارند به ما ملحق می‌شوند. همچنین دانشجویانی که در رده‌ای در کارگاه ما شرکت کردند به دلیل جذابیت کارگاه علاقه فراوانی به همکاری دارند شورای سیاست‌گذاری در چارت کارگاه، سیاست‌های کلان کارگاه را تعریف کرده که از دکتر مهدی حجت، دکتر ناصر نوروززاده چگینی، دکتر محمدرضا رحیم‌زاده، دکتر هایده لاله، وحید قاسمی، مهنام نجفی، احمد صدری و بنده تشکیل شده است. کارگروه‌های اجرایی، فرهنگی، هنری و علمی از طرف شورای سیاست‌گذاری تشکیل شده که هر کدام وظایف خاص خود را دارند. دبیرخانه در ابتدا گزینه‌های مختلفی چون: تبریز، آبادان و بوشهر را مطرح کرد. تیم علمی کارگاه، اسنادی را برای سنجش شهرهای مورد نظر جمع‌آوری کرده و سپس به آنجا سفر کردیم. همچنین طی سفرهای مختلف کارگروه اجرایی، آبان‌ماه ۹۰، بوشهر را به عنوان شهر منتخب کارگاه هفتم برگزیدیم. کارگاه بوشهرقرار بود در اسفندماه سال گذشته که این شهر آب و هوای مساعدتری داشت، برگزار شود که به دلیل همزمان شدن با انتخابات نهمین دوره مجلس شورای اسلامی به فروردین‌ماه منتقل شد. تیم اجرایی ما بوشهر را به لحاظ امکانات بررسی کرده و میزان پتانسیل ارگانی فراهم کردن اسباب لازم برای اجرای کارگاه را مورد سنجش قرار داد. اولین اقدام دبیرخانه برای برگزاری کارگاه بوشهر، تشکیل شورای راهبردی در این شهر بود. گروه متخصص ما، به بسط کارگاه در ارگان‌های بوشهر کمک کرد و



استانداری، فرمانداری، شهرداری و همه ارگان‌هایی را که می‌توانند به ما کمک کنند در جریان کارگاه قرار داد. در سفرهای کارگروه اجرایی به بوشهر، خدمات حمل و نقل، اسکان شرکت‌کنندگان کارگاه و نیروهای معتمد شهر، هماهنگ شد. از جمله معتمدان کارگاه در شهر بوشهر می‌توان به مهندس مقاتلی، رئیس سابق سازمان مسکن و شهرسازی بوشهر، دکتر مشایخ، رییس بنیادایرانشناسی بوشهر، مهندس فروزان، معاونت شهرسازی و معماری بندر بوشهر و عبدالرحمان بزرگ اشاره کرد. در تجربه‌های قبلی کارگاه‌ها، به ما ثابت شده بود که اگر محل اسکان دانشجویان با استاندار علمی کارگاه مشترک نباشد، باید، بود و راندام کارگاه بالاتر می‌رود. در نتیجه این اولویت را در دستور کار خود قرار داده و مکانی را فراهم کردیم که تنها ۲۰ متر با خلیج‌فارس فاصله دارد. این مجتمع با عنوان «مجتمع اقامتی شهدای خلیج‌فارس» توانایی گنجایش همه گروه‌ها در کنار هم را خواهد داشت. اداره کل بندار و دربارودی استان بوشهر، یک خانه بسیار مناسب به نام «عمارت ایرانی» را به ما داده است که هنوز بسیاری از بوشهری‌ها نیز وارد آن نشده و از نزدیک آن را ندیده‌اند. این مکان به عنوان دبیرخانه کارگاه بوشهرانتخاب شد. در برنامه‌ای که کارگروه فرهنگی به ماالایه کرد، مقرر شد که دانشجویان سفری به دریا داشته باشند و شهر را از روی آب نظاره کنند. برای این منظور، کشتی راهماهنگ کردیم که دانشجویان در روز اول سوار بر آن شده و در خلیج‌فارس گشتی بزنند. ما فراخوان کارگاه را به تمامی دانشکده‌های معماری، مهندسین مشاور، ادارات میراث فرهنگی کل کشور، بنیادهای مسکن، اداره کل‌های مسکن و شهرسازی و مراکز فرهنگی معتبر ارسال کردیم. پس از ارسال فراخوان، حدود ۱۷۰۰ نفر در کارگاه بوشهر شرکت کردند که نسبت به کارگاه بیرجند افزایش هزار نفری داشتیم.

بعد از آن ایران را به ۱۱ حوزه فرهنگی تقسیم کردیم تا از هر حوزه فرهنگی حداقل یک گروه در کارگاه حضور داشته‌باشد و نماینده کارگاه ما در شهر خود باشند. اولویت‌های ما برای انتخاب شرکت‌کنندگان در مرحله اول، حوزه فرهنگی، تاریخ ثبت‌نام، مقطع تحصیلی و تنوع رشته‌های گروه بود.

مدیر داخلی و دبیر کارگروه اجرایی کارگاه فهم معماری ایران از پنجره بوشهر

دیدار با «نجف دریابندری» از پنجره بوشهر

هنوز ادامه می‌دهم

نقیشه حاجاتی

نام نجف دریابندری، در ذهن هر کدام از ما به طریقی ثبت شده است. شاید در ذهن شما آن «نجف دریابندری» نوشته شده روی جلد کتاب مستطاب آشیزی، پررنگ باشد. در ذهن دوستان نجف دریابندری مترادف «پایمبر و دیوانه» باشد، اما برای من این نام، بیشتر با «باقیمانده روز» عجین شده؛ با آن لحن جالب شخصیت عجیب پیشخدمت رمان ایشی گورو.
خب چه اتفاقی بهتر از اینکه، یک روز خیلی اتفاقی بفهمی نجف دریابندری هم آمده بوشهر و می‌توانی آقای مترجم را در عمارت «بنیاد ایران‌شناسی» این شهر ببینی. در دفتر عمارت، منتظر می‌نشینیم و با همشهری‌های دریابندری صحبت می‌کنیم. معتقدند که مصاحبه با نجف دریابندری کار سختی است. اگر نخواهد به سوالاتمان جواب بدهد، شوخی می‌کند و جواب نمی‌دهد. بعد، صحبت می‌رسد به تالیفات نجف دریابندری. حصار معتقدند که هنوز زندگینامه کامل و خوبی درباره او نوشته نشده، اتوبیوگرافی‌هایش کامل نیست و مصاحبه‌کنندگان نتوانسته‌اند همه وجوه مختلف زندگی آقای مترجم را نشان بدهند. گرم صحبت‌ایم که آقای دریابندری با خواهرزاده و خواهرش وارد می‌شود؛ همان‌طور آرام با نگاه نافذ کنجکاو، «بابام خیلی زود از بوشهر رفته. قبلا در کشتی‌های فشاره کار می‌کرد. بعد میره بصره چند سال اون‌جا بوده. در کشتی‌ها کار می‌کرده. ناخدای کشتی‌های یدک‌کش بوده و بعدا پایلوت شد.» این آغاز صحبت‌هایمان است. سوال‌هایمان را بلند می‌پرسیم. مترجم «یک لگ سرخ برای امیلی» با دقت گوش می‌دهد، بعد کمی فکر می‌کند، به خاطرآتش نزدیک می‌شود و پاسخم‌ان را کوتاه می‌دهد. هر بار از گوشه و کنار اتاق سوالی می‌رسد: «می‌خواستند به پدرت تابعیت عراقی بدهند در بصره ولی قبول نکرده؟» دریابندری: «بله. موقعی که عراق بودند دولت انگلیس پیشنهاد می‌دهد که بیاایید تبعه دولت عراق بشوید. هنوز

آن موقع دولت عراق تشکیل نشده بود. بعد، پدر من رهبر جماعتی می‌شود و می‌آید به آبادان. اول هم که وارد شدند در کپیر زندگی می‌کردند؛ چون آبادان، آن زمان شهر نبود. بعد آرام آبادان شهر می‌شود و پدر من هم خانه می‌سازد.» مترجم «پیرمرد و دریا»، پسر ناخدای بوشهری بوده. پس می‌شود انتظار داشت که دربابوردی را تجربه کرده باشد، اما می‌گوید: «من حدود هفت سالم بود که پدرم فوت شد و خب، مجالی نبود. بعد هم که آمدیم تهران.» داستان مترجم شدن نجف دریابندری، داستان جالبی است. خودش بارها اشاره کرده که این اتفاق، از تجدیدشدن در درس زبان انگلیسی شروع شد. این بار هم وقتی گپ‌مان می‌رسد به ترجمه، با خنده می‌گوید: «در دبیرستان اتفاقا در درس انگلیسی تجدید شدم. دو سه تا معلم داشتیم. یکی هم خانم ارمنی بود و خیلی هم خوب بود ولی خب من درس نمی‌خواندم. برای همین بعدش از زبان انگلیسی تجدید شدم. تابستان خواندم و همان شد که ادامه دادم و هنوز هم ادامه می‌دهم.» این جمله آخر را با یک خنده بلند می‌گوید.

می‌گویند شما آن اوایل فیلم ترجمه می‌کردید؟
بله. در تهران. در آبادان هم در شرکت نفت که بودم، مدتی نویسنده روزنامه‌ای بودم در آبادان به اسم «خبرهای روز» زیر نظر شرکت نفت. گویا از بین رفته. موقع جنگ آرشویهایش دست کسی بوده می‌خواست‌ه از آبادان برود اهواز و در راه ماشینش از بین می‌رود. از آن روزنامه‌ها چیزی باقی نمانده مگر در دست برخی اشخاص. ولی دوره روزنامه‌اش از بین رفته.

دوره روزنامه‌اش از بین رفته.
بله. در تهران. در آبادان هم در شرکت نفت که بودم، مدتی نویسنده روزنامه‌ای بودم در آبادان به اسم «خبرهای روز» زیر نظر شرکت نفت. گویا از بین رفته. موقع جنگ آرشویهایش دست کسی بوده می‌خواست‌ه از آبادان برود اهواز و در راه ماشینش از بین می‌رود. از آن روزنامه‌ها چیزی باقی نمانده مگر در دست برخی اشخاص. ولی دوره روزنامه‌اش از بین رفته.

طنز؟! «چنین کنند بزرگان» در روزنامه‌ای بود که احمد شاملو در می‌آورد، روزنامه خوشه. شاملو چندین روزنامه کار می‌کرد و من هم گاهی اوقات چیزهایی بهش می‌دادم.

اخواهر دریابندری با جمله «یه چیزی من راجع به کوچکی‌هات بگم؟» ما را می‌برد به جوانی‌های آقای مترجم ۸۲ ساله، فکر می‌کند و بعد گوش می‌دهد به خاطرات خواهرش.ا

«یک دفعه من و خواهرم سوار اتوبوس شدیم در آبادان. به محض اینکه سوار شدیم، یک آقای که دبیر بود گفت جلوی برادرتو بگیر. مقاله تندری راجع به یکی از خانم‌ها نوشته. این خانم نویسنده‌ای بود در تهران. نجف جوابی بهش داده بود و آقای جزایری گفت جلوی نجف را بگیر. نجف خیلی جوانه و ممکنه براش دردسر درست بشه. جواب قشنگی بهش داده بودی. خودت اسمش یادت نیست؟»

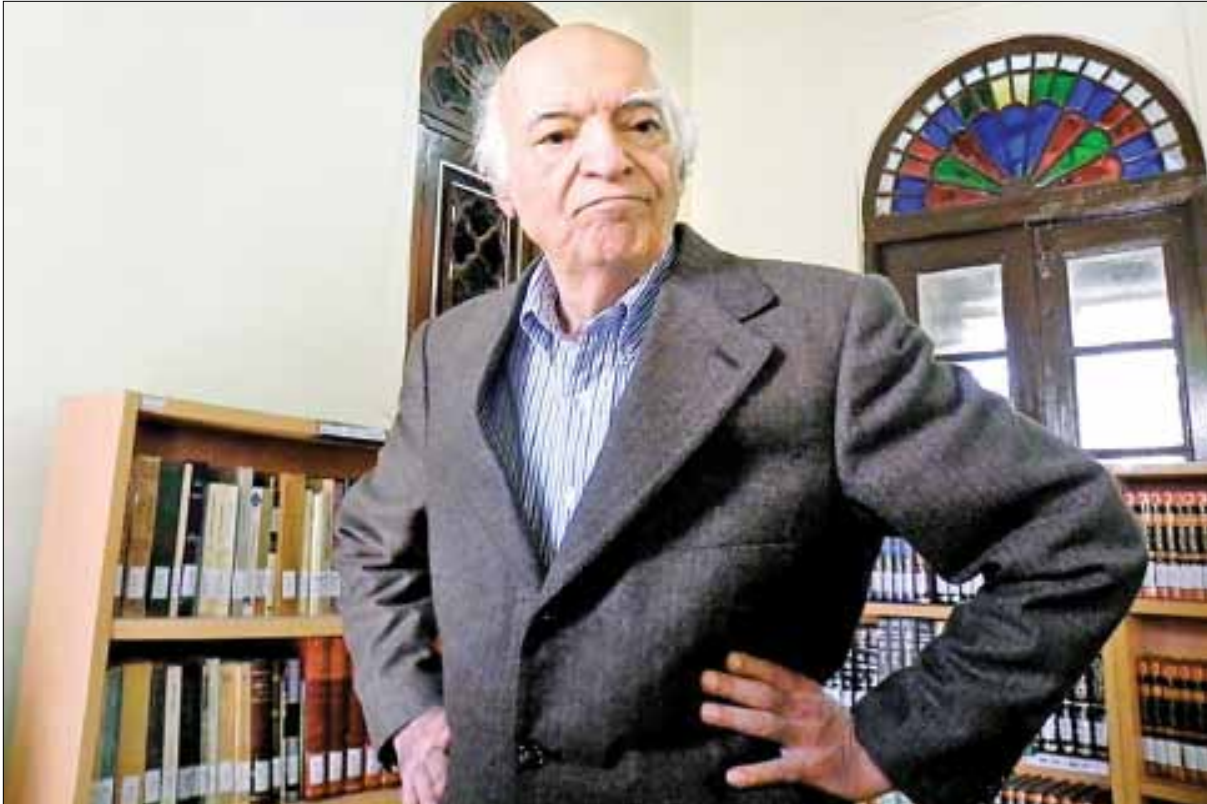
دریابندری فکر می‌کند به نام‌ها: «اسمش یادم نیست. راجع به حافظ نوشته بود. آن موقع من خیلی سخت طرفدار کسروی بودم. من بچه بودم. دبیرستان بودم. اون خانم راجع به حافظ نوشته بود. من چیزی نوشتم که در مجله ماهانه‌ای که اسم ماه‌های سال را داشت، چاپ شد.» داستان طنزنویسی نجف دریابندری از زندان شروع می‌شود. خودش تأکید می‌کند: «من چهار سال زندان بودم. زندان‌های مختلف. یک سال در آبادان زندان بودم. مدتی در تهران. در لشکر زرهی بودیم. بعد ما را آوردند به زندان قصر و بعد آزاد شدیم. در زندان تاریخ فلسفه غرب را که مال راسل بود، ترجمه کردم.»

شماراسل را یک بار دیدید؟
بله. انگلیس دیدیم. آن موقع قدرت را ترجمه کرده بودم و چاپ شده بود. یک نسخه برایش بردیم.

کدام دوره کار و زندگی برایتان خیلی خوب بود؟
اگه از من بپرسی، من می‌گم همش، (خنده همه) نمی‌توانم بگویم.
به سینما علاقه دارید؟
علاقه داشتم.
معماری؟

بله، ممکن است. اما چطور می‌شود اهمیت قابل نبود؟ شما وقتی در یک اتاق کار می‌کنید یا در یک خانه زندگی می‌کنید، سعی می‌کنید با دسته‌ای از تغییرات و انواع و اقسام پدیده‌ها کیفیت برای زندگی در آنجا ایجاد کنید، اینجا هم در مقام مواجهه و ملاقات با معماری قرار دارید. این کارگاه تلاشی است برای اینکه بدانیم چه داریم و چه می‌خواهیم. تلاشی است برای اینکه پرسش‌مان را دقیق کنیم، یک‌بار اول از خودمان بپرسیم تا ببوهود در فضای بیرون از خودمان سوال بی‌معنایی منتشر نکنیم و این طور نشود که به هر پاسخی رسیدیم فکر کنیم که این پاسخ ماست. بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم خوب است روش دینداری و ماجرای حضرت ابراهیم (ع) را مرور کنیم. ما‌ه را می‌بیند، می‌گوید این خدان من است، ماه اقول می‌کنند، می‌گوید چیزی که اقول می‌کند، نمی‌تواند خدای من باشد. سراغ خورشید می‌رود... ما امروز درباره تمام پدیده‌های عالم در این مقام هستیم. کسانی که جور دیگری فکر می‌کنند، تربیت و فرصت جور دیگر فکر کردن را داشته و دارند. آنها حرف خودشان را می‌زنند، ما حرف خودمان را می‌زنیم. من سعی می‌کنم کیفیت کار خود را در تمام سطوح و شئونش حفظ کنم. دیگران هم هرچقدر می‌توانند تلاش کنند. در این مسیری که طی می‌شود جامعه معماری کشور خودش انتخاب می‌کند. اگر بنا باشد من و شما هرچه حرف و کلمه می‌دانیم کنار بگذاریم و با هم حرف بزنیم، ساعت‌ها به هم خیره نگاه می‌کنیم و گفتوگویی شکل نمی‌گیرد. اگر ما می‌توانیم حرف بزنیم به این دلیل است که می‌توانیم چیزی را تکرار و با نیاز خود هم‌سو کنیم. چون می‌توانیم تکرار کنیم، حرف ما حرف بدی است؟ نه، ما تمرین کردیم که بتوانیم حرف بزنیم. برخی از ما به معماری، تبلیغاتی نگاه می‌کنیم. یکسری تصویر و ژورنال می‌آوریم و می‌گوییم باید این طور معماری کنیم. بچه‌های معماری هم فکر می‌کنندهرچه‌ساختمان ساخته‌می‌شود،گوتهایم‌پیلابلو است. بسیاری ساختمان‌ها هستند که بر اساس قواعد معقولی

معماری



عکس شرق

علاقه داشتم، ولی در موردش کاری نکردم.
اول کتاب «چنین کنند بزرگان» نوشتید: «به ناچار تقدیم شد به...» من نتوانستم بخوانم. به کی تقدیم شد؟
حسن مردنی قصر.
کی بود؟
رفیق من بود.
چرا «به ناچار»؟
خب آدم ناچاره به کسی تقدیم کنه. (با خنده بلند) همراه دکتر مشایخی رییس بنیاد ایران‌شناسی، در اتاق‌های بنیاد ایران‌شناسی می‌گردیم. دکتر مشایخی: «آقای دریابندری! کتاب‌های نویسندگان بوشهری را اینجا در کتابخانه داریم. این هم کتاب‌های شما...»

رییس بنیاد ایران‌شناسی، کتاب باقیمانده روز را از بین کتاب‌ها برمی‌دارد. نجف دریابندری می‌گوید: «بده من مضایفی کنم»

می‌پرسم: «کدام ترجمه‌هاتان از همه بهتر بوده؟»
همه‌اش خیلی خوبه...
بازمانده را بیشتر دوست دارید؟
هر موقع که کار کرده‌ام واقعا دوست داشتم.

موسیقی؟
آثار کلاسیک را دوست دارم.
خواهرزاده دریابندری: به طور عمده اپرای «کارمن» را گوش می‌کردی، و موقعی که دایی ریشش را می‌تراشید، یک قسمتی که خیلی معروف است اپرای کارمن را می‌زد. از موزیک جدید هم «پل رابسن» خواننده باس آمریکایی را می‌شنید.
دریابندری: پل رابسن رو خیلی دوست داشتم.
قدم می‌زنیم در عمارت بوشهری که تاجرانخانه‌ای بوده، بعد مطب دکترطیبش شده. نجف دریابندری هم خاطراتی از ویزیت‌شدن توسط دکترطیب در این خانه قدیمی برام‌ان تعریف می‌کند.

ساخته می‌شوند یا با زندگی قواره می‌شوند. ما همه توجه‌مان به بیرون از خودمان است.
اینکه می‌گویید ما نباید هر پاسخی را پاسخ خودمان بدانیم، معنی این حرف آن است که کارگاه‌ها با یک پاسخ مفروضی آغاز می‌شوند، یا اتفاقی که در کارگاه‌های فهم معماری می‌افتد از جنس ساخت‌هست؟
ما باید اول پرسش‌مان را بشناسیم و آن را دقیق کنیم. از کجا می‌توانیم بفهمیم که سوال ما چیست؟ از چیزهایی که نزد خودمان وجود دارد می‌توانیم بفهمیم. حداقل در حوزه معماری می‌توانیم این را بگوییم. چون معماری پدیده‌ای است که در سرزمین ما به طور وسیع و عمیق اتفاق افتاده است. در سرزمین کهنسال ما، سال‌های سال مردم زندگی کرده‌اند و برای زندگی‌شان فضای زندگی ساخته‌اند، چه در اندازه و مقیاس فردی و خصوصی و چه در مقیاس کلان و جمعی. تجارب مدنیت دارند. ما مردم کهنسالی هستیم که با پدیده‌های این سرزمین مواجه شدیم و خواسته‌ها و نیازهایمان را منطبق با این پدیده‌ها کرده‌ایم. نه فقط ما، این اتفاق در تمام دنیا افتاده است. هرچه ملتها کهنسال‌ترند، آنچه نژدشان وجود دارد، بیشتر است. یک وقت به عنوان تاریخ به معماری نگاه می‌کنیم، آن شاخه‌ای از علم تاریخ است. اما یک وقت ما به عنوان معمار به این مقوله نگاه می‌کنیم و می‌خواهیم با تجربیات معماری کهن خود را ادراک کنیم. ما دست‌کم صورت اینها را مورد مطالعه و پژوهش می‌توانیم قرار دهیم. تا سوال خودمان را دقیق کنیم. این دقیق کردن سوال مهم‌ترین کاری است که کارگاه ما انجام می‌دهد. نه‌فقط برای کسانی که در کارگاه ما شرکت می‌کنند. منی که به عنوان مدیر فرهنگی در مجموعه کارگاه حضور دارم، حیات علمی کارگاه و همه و همه سعی می‌کنیم پرسش‌مان را دقیق کنیم. به میزانی که با موضوع آشنا هستیم، پرسش‌مان دقیق‌تر می‌شود.

یعنی این طور نیست که پاسخ‌ها نزد یک عده‌ای از استادان وجود دارد، دانشجو‌بان به کارگاه‌ها می‌آیند تا پاسخ‌ها را بشنوند؟
پاسخ‌ها نزد همه آدم‌ها وجود دارد. همه چیز را همگان دانند، همگان کی‌اند؟ مردمی که در آن فضا سکونت کرده‌اند. ما هم آدمه آن مردم هستیم. آیندگان هم در ادامه ما هستند. گذشتگان این فرصت را برای امروز ما فراهم کرده‌اند که ادامه آنها باشیم، اما ما چون دچار یک انقطاع شده‌ایم، برای آیندمدان معلوم نیست چه چیزی باقی بگذاریم. باید بتوانیم این تجربه پشت سر را با مقتضیات امروز هم‌سنگ و هم‌تراز کنیم تا شاید برای آیندگان اتفاق خوبی بیفتد.

ادامه در صفحه۱۲

دریای شبانگاهی



■ مارینا آبرامویچ هنرمند شناخته‌شده‌ای است که در پیوندی عمیق با هنرهای مفهومی و به‌خصوص هنرهای اجرایی توانست ثابت کند تا چه اندازه می‌تواند از روح و روان و نیز بدن خود جهت بیان مفاهیم عمیق انسانی استفاده کند. در دهه ۶۰ هچ‌کس حتی خود آبرامویچ هم فکر نمی‌کرد که کنش‌های جنون‌آمیز او و سپس گروهی از جوانان لگام‌شسته‌یخته و معترض اروپایی و آمریکایی تبدیل به یکی از مهم‌ترین جنبش‌های هنری قرن بیستم شود. در خبرها آمده بود که این هنرمند با امضای قراردادی قصد دارد ساخت اولین موزه اختصاصی هنرهای اجرایی یا همان پرفورمنس آرث را در هادسن نیویورک پایتخت هنرهای مدرن جهان به معمار برجسته آمریکایی رم کولهاوس بسپارد. هزینه ساخت این موزه و مرکز هنرهای اجرایی به چیزی حدود ۸۰ میلیون دلار خواهد رسید و این تازه آغاز رودرویی آبرامویچ با مشکلات مالی این پروژه خواهد بود. البته سا در نظر گرفتن بحران‌های مالی جهانی و عدم ریسک سرمایه‌گذاران و مجموعه‌داران بعید به نظر می‌رسد کل به راحتی پیش رود.

آبرامویچ در اولین اقدام با دعوت از چند مجموعه‌دار و سرمایه‌گذار به باشگاه تفریحات تونی کور در منهتن و تشکیل یک پنل گفت‌وگو و نیز اجرای پرفورمنس «حداقل شش ساعت» سعی کرد نظر سرمایه‌گذاران را به این پروژه و ارزش آن و نیز بازگشت مالی این سرمایه‌گذاری جلب کند. ایده ساخت موزه از چهار سال پیش در ذهن آبرامویچ شکل گرفت. درست آن زمان که وی یک زمین تنیس قدیمی را به‌طور موقتی تبدیل به موزه کرده؛ یک پروژه موفق و یک الگو جهت استفاده بهینه از فضاهای باز و البته بی‌مصرف. اما این ایده باید به شکلی ذهنی کامل و انگیزه‌ای به آن افزوده می‌شد

درست دو سال پیش موزه هنرهای مدرن نیویورک با برپایی نمایشگاه بزرگی تحت عنوان «هنرمند حاضر است» با مروری جامع بر فعالیت‌های آبرامویچ انگیزه کافی و لازم جهت ساخت یک بنیاد و موزه به او داد. در آن نمایشگاه بود که آبرامویچ را دیگر و به شکل انفرادی پروژه مشهور خود یعنی «عبور از میان دریای شب» را که در سال ۱۹۷۴ همراه با اولی‌ایسپین هنرمند هلند به اجرا گذاشت دوبارسازی کرد. او بیش از ۷۰۰ ساعت بدون حرکت و در تنهایی روی یک صندلی نشست. نمایشگاه دو سال پیش مارینا بسیار موفقیت‌آمیز بود و نشان داد که هنرهای اجرایی و مفهومی توانسته است جایگاه مناسب و پراعتباری را میان مردم و جامعه



هنری کسب کند.

حال زمان آن رسیده بود تا وی گامی بلندتر بردارد. این چکیده چیزی بود که آبرامویچ به سرمایه‌گذاران هنری گفت. دیدارهای مارینا به همین ختم نشد. نفر بعدی شهردار هادسن بود؛ فردی که همکاری‌های قابل توجهی با هنرمندان داشته است. مارینا قصد دارد تا با کمک شهرداری هتلی مناسب هنرمندان و بازدیدکنندگان از موزه هنرهای اجرایی بسازد. البته این موزه انقدر بزرگ و راحت خواهد بود که بازدیدکنندگان خواهند توانست بی‌خیال در آن به استراحت بپردازند و وقتی چشم باز می‌کنند شاید خود را میان یک اجرای جدید از یک هنرمند ببینند. این هم یکی از ایده‌های آبرامویچ است که مخاطب را به درون فضای اجرایی کشاند.

هادسن منطقه‌ای کاملاً فرهنگی و هنری است در جنوب شرقی کت سیلک نیویورک با تعداد زیادی گالری و موسسات هنری به‌خصوص بنیادهای مربوط به هنرهای تجسمی و بصری. مهم‌ترین نگاه‌های خرید و فروش آثار هنری حداقل یک شعبه در هادسن دارند و همچنین شرکت‌های بیمه آثار هنری مانند آلیانس. البته نباید یکی از مهم‌ترین و معتبرترین مدارس نقاشی آمریکا از آن یاد برد: هادسن ریور.

آبرامویچ از این موقعیت استفاده خواهد کرد به‌خصوص اینکه روش‌های آموزش خلاقیت‌های هنری وی نیز در این مدرسه با موفقیت به اجرا درآمده است. وی قصد دارد تا از تمامی امکانات احتمالی که موزه هنرهای مدرن نیویورک و سایر نهادهای هنری در اختیارش قرار خواهند داد در راستای گسترش هنر اجرایی بهره گیرد.

در چنین موقعیتی نقش معماران چه می‌تواند باشد؟ آبرامویچ یک نقاش یا مجسمه‌ساز نیست که بخواهد آثارش را به رد و دیوار آویزان کند و موزه وی نیز یک مکان هنری محافظه‌کارانه نخواهد بود. او هنرمند کنشگر است که بدن خود را به مثابه یک خام ماده در جریان هنرش قرار می‌دهد. موزه وی اثری است که باید بتواند فضا را در اختیار هنرمندان قرار دهد؛ فضایی برای تغییر و تبدیل و نه فضایی منجمد و غیردینامیک. هنر اجرایی هم با ذهنیت سر و کار دارد و هم با عینیت؛ ذهنیت‌های دینامیک که خواستار تغییر لحظه به لحظه هستند. این نکته‌ای است که رم کولهاوس بر آن تأکید می‌کند. باید صبر کرد و منتظر نتیجه‌شد.